



29 اکتوبر 2022

داکتر سید عبدالله کاظم

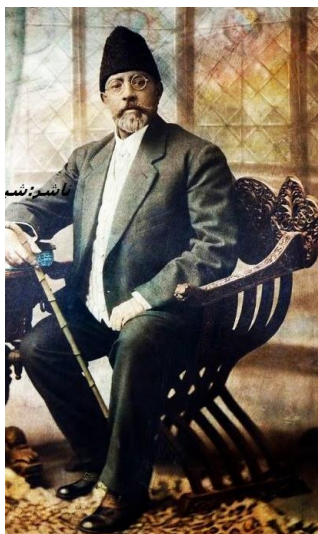
نگاهی مختصر به سقوط و عروج خانواده سردار یحیی خان

محمد نادرشاه از پادشاهی تا شهادت

(بخش نود و چهارم)

محمدنادرخان و علامه محمود طرزی - دو رقیب بزرگ:

محمدنادرشاه و علامه محمودطرزی دو شخصیت نامدار افغانستان که معاصر هم می زیستند، در طول زندگی چه در نظر و چه در عمل در بسا جهات چنان از هم دور و در اختلاف نظر قرار داشتند که فکر می شد هر دو خصم یکدیگر اند. با آنکه هر دو در مقامهای بلند دولتی ایفای خدمت میکردند و نزد امیر و پادشاه دارای قرب خاص بودند و از یک خانواده بزرگ یعنی اولاده سردار پاینده خان سر بلند کرده بودند، ولی یکی صاحب قلم و دیگری صاحب شمشیر، یکی خواهان تجدد و دیگری کمین گرفته در محافظه کاری، یکی در فکر پیشرفت و اعتلاء و دیگر در اندیشه رسیدن به قدرت و سلطنت، یکی دشمن انگلیسها و دیگری دوست آنها، یکی راستکار و با صفا و دیگری غرق در مکر و حيله و نیرنگ، یکی حامی حقوق زنان و دیگری در پی در بند کشیدن آنها، یکی طرفدار علم و معارف و دیگری بیزار از آن.



عجیب است که با این همه تفاوت ها، زمانه و سرنوشت آن دو را در یک مورد بهم پیوست و طومار زندگی شان را در یک وقت درهم پیچید: علامه محمود طرزی بتاريخ 14 عقرب 1312 (22 نوامبر 1933) در هجرت در شهر استانبول با ابتلاء به مرض سرطان جگر، چشم از جهان پوشید و در غربت سرای آن شهر به خاک سپرده شد که در مراسم خاکسپاری این مرد بزرگ، جز تعدادی از خانواده کمتر کسی دیگر اشتراک داشت. در حالیکه محمدنادرشاه بتاريخ 16 عقرب 1312 (24 نوامبر 1933) بدست یک

نوجوان افغان در ارگ شاهی به ضرب فیر تفنگچه به شهادت رسید و جنازه او با مراسم شاندار نظامی بر بالای توپ و روکش بیرق ملی کشور از ارگ تا حضیره آبائی شان در تپه مرنجان انتقال و به خاک سپرده شد و به دلیل خطرات امنیتی هیچ یک از خانواده شاهی در آن مراسم اشتراک نداشتند. این تقدیر و سرنوشت بود که آن دو شخصیت را فقط در هنگام مرگ در یک زمان قریب هم قرار داد.

د پانو شمیره: له 1 تر 8

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په څیر و لولئ

در بارهٔ محمدنادرشاه در این سلسله سخن بسیار گفته شده است، ولی جا دارد در مورد افکار و خدمات مهم و ارزشمند شخصیت بزرگ علامه محمود طرزی نیز چند جملهٔ مختصر به عرض رسد: طرزی شخصیت چند بُعدی تاریخ معاصر کشور، تنها روزنامه نگار نبود، بلکه او اندیشمند، نویسنده، شاعر، مترجم، سیاست گر، دولتمدار و معرف ادبیات مدرن بود؛ فراتر از همه او شخصیت مبارز، بیگانه ستیز، متجدد و تحول پسند بود. آثار قلمی او که زینت آرای صفحات پربار سراج الاخبار بود، برای تقریباً یک دهه در شبه قاره هند و سرزمین های آسیای میانه در بین عناصر و حلقه های آزادی خواهان و مبارزان دست بدست میگشت و منبع الهام در مبارزات سیاسی و اجتماعی آنها در جهت رسیدن به آزادی و عدالت اجتماعی محسوب می شد. محمود طرزی که در واقع یک مکتب اندیشه و تفکر بود، در طول دودهه پس از برگشت خود از ترکیه عثمانی به وطن، نفوذ زیاد بر دربار وارد نمود. او نظریات خود را ضمن موضوعات مختلف دربارهٔ آزادی ملی، علوم، انکشاف تکنالوژی، اتحاد مسلمانان، کسب دانش و نقش زن در حیات فامیلی، اجتماعی و تعلیم و تربیت در سراج الاخبار از 1911 تا 1918 منعکس ساخت. او در کار خود تنها نبود، بلکه اسامی رسمیه خانم او برای نخستین بار مجله "ارشاد النسوان" را منتشر کرد و دخترش ملکه ثریا با تأسیس "انجمن حمایت نسوان" بار اول نهضت زنان را در کشور پی ریزی نمود. او به دو شهزاده که دامادانش بودند، درس و تعلیم میداد و یکی از آن شهزادگان - شاه امان الله غازی وقتی به پادشاهی رسید، راه استاد را در پیش گرفت و در روز اول سلطنت خود داعیه استقلال کامل کشور را از تحت الحمایگی انگلیس بلند کرد و به آن هدف بزرگ با آغاز یک مانور نظامی، اما از راه دشوار سیاسی که در آن علامه طرزی نقش مهم داشت، نایل آمد.

شناخت محمود طرزی و پی بردن به عمق افکار این بزرگمرد افغان بدون پرداختن و شرح احوال زندگی پرماجرای او به آسانی میسر نمیشود، زیرا او با گرم و سرد حوادث در روزگار جوانی و دوران مهاجرت و بعد از برگشت به وطن مواجه شده و هر دورهٔ آن برایش پراز تجربه و کسب دانش بود که بعدها او را به یک شخصیت ممتاز و والامقام در ابعاد مختلف دینی، اجتماعی، فلسفی، ادبی و سیاسی عصر خود مبدل کرد.

محمود طرزی در سال 1866، حینیکه مادرش از کابل جانب قندهار در سفر بود، در وسط راه در حواشی غزنی چشم به جهان گشود. هنوز هژده ساله نشده بود که پدرش غلام محمد خان طرزی (شاعر و شخصیت سرشناس عهد امیر دوست محمد خان و امیر شیرعلیخان) با اهل و عیال به حکم امیر عبدالرحمن خان به هند برتانوی تبعید گردید. پس از اقامت دوساله در هند آنها عزم سفر به ترکیه عثمانی کردند. در سال 1885 پدرش در دربار سلطان عثمانی باریاب شد و به حیث مهمان دولت اجازه اقامت در آن سرزمین یافت و در ولایت سوریه در شهر "شام" یعنی دمشق امروزی اقامت گزید. محمود طرزی در آنجا با بزرگان و دانشمندان نخست در حلقهٔ دوستان پدر و بعد در حلقهٔ دوستان جوان خود آشنا شد و به فعالیت های تحقیقاتی و شناخت پدیده های عصری پرداخت. او با استعداد سرشاری که در کسب علم و دانش داشت، به زودی بیک چهرهٔ سرشناس تبدیل گردید. در سال 1891 با دختر جوان بنام «اسما رسمیه» دختر خطیب مسجد «اموی» ازدواج کرد که ثمرهٔ آن جمعا سه دختر و چهارپسر بود. طرزی در سال 1896 از دمشق به استانبول آمد و بنابر توصیهٔ پدر با علامهٔ بزرگوار سیدجمال الدین افغان معرفت پیدا کرد و مدت هفت ماه را در پای صحبت با سید گذشتاند. طرزی در فضیلت این دیدار با سید میگوید: «علامه یک معدن عرفان بود، از این هفت ماه مصاحبت بقدر هفتاد سال سیاحت دانش اندوختم.»

د پانو شمیره: له 2 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولۍ

طرزی پس از وفات پدر و همچنان وفات امیر عبدالرحمن خان هوای دیدار وطن بر سرش زد و در آغاز سلطنت امیرحیب الله خان در سال 1902 به افغانستان آمد و ضمن باریابی به حضور امیر از هدف سفرش مبنی بر تشنید مناسبات افغانستان و ترکیه یاد کرد، ولی امیر از او خواست تا به وطن برگردد. در سال 1905 محمود طرزی پس از 23 سال مهاجرت و اندوخته بسیار پربها از دانش و افکار جدید با خانواده و فرزندان خود به کشور برگشت. او به سرعت در بین جوانان و اهل دربار کسب رسوخ و شهرت کرد و با اندیشه ملی گرایان افغان که از سیاست استعماری انگلیس در کشور و منطقه رنج می بردند، همگام و همنا گردید. طرزی در سال 1912 به حیث سر محرر جریده «سراج الاخبار» شروع به کار کرد و دیری نگذشت که محتوای پرفیض نوشته های او، مورد استفاده اهل دانش جدید در داخل و خارج کشور قرار گرفت. در همین دوره است که افکار شهزاده امان الله خان زیر نظر طرزی و یک عده شخصیت ها مبارز هندی مقیم کابل رشد کرد که در دوره سلطنت او همین نظریات و افکار مبنای فکری و عملی آن شاه جوان را تشکیل داد.

طرزی در دوره امانی دوبار به حیث وزیر خارجه و دوبار ریاست هیئت مذاکرات با جانب انگلیسی (معاهده مسیوری 20 اپریل 1920 و معاهده کابل فبروری 1921) را به عهده داشت و مدتی نیز به حیث وزیر مختار افغانستان در فرانسه مقرر شد و پس از سقوط رژیم امانی از راه هرات به ایران و از آنجا به استانبول مقیم گردید و در سال 1933 در آنجا وفات کرد.

علامه طرزی صاحب آثار و نوشته های فراوان است که بعضی در سراج الاخبار و برخی به حیث کتب و رسائل مستقل به چاپ رسیده است و تعداد آن به چهل اثر میرسد. بیشتر آثار او که به شکل کتاب اقبال نشر یافته، آثار است که از زبان ترکی به دری ترجمه کرده است و در اکثر این آثار مطالب ارزنده و مثالهای عملی در مورد پدیده های عصری از جمله موضوعات ملتگرایی، اسلام و تجدد و نیز انکشاف علم و تکنالوژی منعکس گردیده که مطالعه آن در بین قشر جوان کشور در آنوقت تأثیر عمیق و گسترده بجا گذاشته است.

درباره معرفی افکار طرزی در ابعاد مختلف آثار متعدد طی چند دهه اخیر به چاپ رسیده است، از جمله کتاب "افغانستان در آغاز قرن بیست" که توسط خانم فرانسوی "می اسکنازی" نخست به زبان فرانسوی و بعد به انگلیسی ترجمه و در سال 1979 به چاپ رسیده که متأسفانه این کتاب مهم تا هنوز به دری یا پشتو ترجمه نشده است. کتاب دیگر مجموعه قطور از: "مقالات محمود طرزی در سراج الاخبار افغانستان" است که توسط داکتر عبدالغفور روان فرهادی گردآوری و در سال 1355 (1976) در کابل چاپ شده و نیز کتاب پرمحتوای خانم داکتر سنزل نوید تحت عنوان "واکنش های مذهبی و تحولات اجتماعی در افغانستان 1919-1920، شاه امان الله و علمای افغان" به زبان انگلیسی است که خوشبختانه این اثر مهم چندسال قبل توسط محمد نعیم مجددی به دری ترجمه و در هرات به طبع رسیده است. کتاب دیگری که مطالب بسیار مهم و عمیق دارد، کتاب "اسلام و سیاست در افغانستان" توسط "اوستا اولسن" به زبان انگلیسی نوشته شده و توسط خلیل الله زمر به دری ترجمه گردیده است. اثری دیگر که بیشتر با اشعار و جنبه های ادبی آثار طرزی پرداخته توسط بشیر سخاورد تحت عنوان "طرزی و سراج الاخبار" نوشته شده و در تهران در سال 1386 انتشار یافته است. علاوه مقالات و رسائل متعدد دیگر از طرف محققان افغان در زمینه به نشر رسیده که ذکر همه در این مختصر نمی گنجد.

آخرین کتاب علامه طرزی همانا "دیدنی ها و شنیدنی ها" است که در اواخر عمر در استانبول به خط خودش نوشته شده، و اما متأسفانه شدت مریضی برای او مجال اكمال آنرا نداد و با وفات او این مجموعه ای بارزش از خاطراتش نا تکمیل ماند. نسخه خطی این اثر نزد پسرش عبدالتواب محمودطرزی بود که وقتی او در سال 1952 بعد از 22 سال اقامت در استانبول به وطن برگشت، این اثر ناتمام پدر با خود آورد و چون در متن آن مطالبی نیشدار در مورد خانواده "مصاحبان" تذکر رفته بود، نتوانست به چاپ آن اقدام کند، لذا از روی نسخه خطی یک نسخه تاییی برداشت و آنرا به دوست خود داکتر روان فرهادی سپرد تا در یک فرصت مساعد به نشر بسپارد و خودش نیز دست بکار شد تا سرگذشت زندگی خانواده و خاصاً پدر بزرگوار خود را نیز در دوازده فصل بنویسد و ضم کتاب خاطرات پدر سازد.

داکتر روان فرهادی بر آنچه عبدالتواب طرزی نوشته بود، مقدمه و تکلمه مبسوطی نگاشت تحت عنوان "ورقی چند بر سرگذشت محمودطرزی" و نیز کروئولوژی مجمل رویدادهای افغانستان در زمان محمود طرزی و پیش از زمان او را تدوین کرد که بر اهمیت کتاب افزود. تا آنکه زمینه چاپ این کتاب در سال 1389 (2010) به اهتمام غلام سخی غیرت در 233 صفحه از طرف انستیتوت دیپلماسی وزارت امور خارجه افغانستان در کابل میسر گردید.

علامه محمود طرزی در یادداشتهای خود تحت عنوان "دیدنی ها و شنیدنی ها" وقایع تاریخی زمان سلطنت امیرشیرعلی خان و امیرمحمد یعقوب خان و تا حدی وقایع قندهار را در هشت باب نوشته است که همه مشتمل بر ناگفته های رویدادهای مهم تاریخ کشور در آن برهه زمان محسوب میشود. او در باب سوم "امارت امیرمحمدیعقوب خان" پس از آنکه امیرشیرعلی خان در مزارشریف وفات کرد، به نکات مهمی اشاره میکند که مختصر آن چنین است: «امیرمحمدیعقوب خان بعد از شش سال بندی گری سخت پدر، دفعتاً برآمده، کلاه امارت بر سرش نهاده شد. بیچاره سرسام و واله و حیران شده بود. شنیده می شد که "حاجی چایی" نام شخصی که بسیار معتمد و مقرب امیرشیرعلی خان، بندیوان یعقوب خان مقرر شده بود، شخص خیلی خشن و ظالم یک آدمی بود که یعقوب خان را سراسر از اختلاط باهرکس که باشد، منع نموده بود و حتی چندبار لت و کتک هم از آن آدم ظالم خورده بوده است. پس یک شخصی که شش سال متماداً زجرها و عذابهای بندیخانه را کشیده باشد و درین مدت از خارج چاردیوار بندیخانه خود هیچ جایی و هیچکس را ندیده باشد و حال و موقع هم به چنین نزاکتی رسیده باشد که اردوی انگریز تا به نزدیکیهای کابل رسیده باشد، آیا برای او کدام عقل و شعور سالم مانده خواهد بود که یک تدبیر خوب و معقولی برای چاره نجات وطن اندیشیده بتواند؟»

علامه طرزی در ادامه می افزاید: «نشستن بر تخت امارت همان و چنانچه عادت حکومت مستبده است، اطرافش را مردمان خوشآمد گو و لایه گر گرفتن همان - خودش واله و حیرت زده بود و یک فکر درستی کرده نمیتوانست، از آنرو اطرافیان قریبش که بعضی از آنها باطناً طرفدار و خواهشمند انگلیز و حکومت انگلیزیه بودند، به او می گفتند: "کار از کار گذشته، می باید که به انگلیز تسلیم شوی تا هیچ نباشد به امارت از طرف آنها باقی بمانی و باکامرانی عیش بتوانی". این گفته ها به طبع آن آدم سست عنصر شده، ملایم و پسندیده آمد. بعد از فاتحه داری پدرش امیرشیرعلی خان مرحوم، با چند نفر از خاصان حضور خود که از آن جمله خسرش سرداریحیی خان و غیره بودند، و یک مقدار سواران هم رکاب خود، از کابل بسوی گندمگ که اردوی انگلیز در زیر قومانده "جنرال روبرت" در آنجا می بود، رفت و در آنجا یک عهدنامه با انگلیزها امضا کرده، به کابل عودت نمود... حکومت افغانستان حمایه انگلیز را رسماً قبول کرده، وادی کرم، پشنگ، دره خیبر، وزیر، مچنی و قبایل

همجوار آنرا به انگلیزها تسلیم نموده، کیوناری نام قومیسر [کمسیار] فوق العاده انگلیزی را با اختیارات کامله دربالاحصار کابل نزدیک سرای امیری جایگیر ساخته که یگانه مقصد انگلیزها گویا به سررسیده دیده میشود.» (شرح مزید صفحه 78 - 80 کتاب)

پس از یک شرح مختصر درباره رجوع عساکر افغان برای اخذ معاشات شان به سفارت انگلیس در بالاحصار که منجر به جنگ بین آنها و عساکر انگلیسی گردید و در اثر آن کیوناری و تعداد دیگر از عساکر انگلیسی کشته و بلوای بزرگ در شهر برپا شد و در نتیجه قوای جنرال رابرت از جلال آباد به کابل رسید و کابل را تصرف نمود، امیر یعقوب خان خود را به انگلیسها تسلیم کرد و انگلیسها او را محبوساً به هند تبعید و در شهر "دیره دون" تا آخر عمرش تحت الحفظ داشتند. علامه طرزی درباره کسانیکه با انگلیسها در این رویداد همکاری کردند، می نویسد: «دبختی را بنگرید که بسیاری از سرداران مامد زایی که خانواده حکومتی افغانستان اند، از وقت خراب شدن مناسبات امیر شیرعلی خان مرحوم و انگلیزها بطرف انگلیزها درآمدند، حتی بعضی از آنها به انگلیزها خدمت و به وطن و ملت خیانت هم کردند.»



در این ارتباط طرزی از اشخاص نام می برد و می نگارد: «سردار ولی محمدخان پسر امیر دوست محمدخان و برادراندر کوچک امیر شیرعلی خان را که مرد معمر و ریش سفید و خادم صداقت کیش انگلیز شده بود، در کابل بزیر نگرانی یک نفر مامور انگلیزی، والی

مقرر نمود. دیگر سردارهای که طوق بندگی انگلیز را بگردن انداخته بودند، از درباریان حضورش شدند. سردار محمدحسن خان دیگر برادراندر امیر شیرعلی خان درغزنین والی شده بود. سردار احمدعلی خان پسر سردار محمدعلی خان، نواسه دیگر امیر شیرعلی خان مصاحب "شامبرلان" نام افسرانگلیزی شده بود. سردار زکریا خان پسر سردار سلطان محمدخان طلایی و پسرانش تاج محمدخان و فتی [فتح] خان هم از مامورین دربار [انگلیز] بودند. حتی این دوپسرش با آژانس انتلیژنس انگلیزی کار هم میکردند. یوسف خان و آصف خان پسران یحیی خان و خودش تا آخر با انگلیزها یار و فاکار و دوست صداقت شعار شده ماندند. سردار هاشم خان، پسر سردار محمدشریف خان برادر سکه امیر شیرعلی خان بود که "صابوجان" نام دختر نازدانه اش را شوهر بود، و سردار عبدالله خان پسر سلطان احمد خان... در اول هریک به طمع اینکه انگلیزها او را امیر بسازند، در اول خیلی صداقت و چاپلوسی کردند، ولی چون در نتیجه دیدند که به مراد خود شان نرسیدند، بسوی هرات فرار نمودند... الحاصل پارچه های مهم مملکت افغانستان زیر بیرق امپراطوری هندوستان انگلیزی محکوم و آزادی ملی و وطنی افغانیان آن معدوم گردید.» (شرح مزید: صفحه 90 - 91 کتاب)

علامه طرزی به صراحت بیان میکند که: «عهدنامه بیشرافانه و رذیلانه گندمک که به تشویق و تحریک سردار یحیی خان خسروش و برادران و پسران او بر امیر یعقوب خان از طرف انگلیزها امضا گردید، چنان عهدنامه بود که افغانستان را از اجزای مستعمرات و مستملکات هندوستان محسوب و

د پانو شمیره: له 5 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته راښوای. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرو مخکې په خیر و لولئ

محدود می نمود. از غره شدنش به وعده های انگلیز که بعد از خودش "اگر یک دستمالش بماند، هم امیری میتواند بکند" چنان معلوم میشود که این خانه خراب هیچ پروایی به وطن و ملت و مملکت نداشت، بل تنها نفس خودش و امیری با بندگی خودش را می اندیشید. اگر این آدم یک جوهر قابلی میبود، میتوانست که بسی کار ها بکند.» (صفحه 94 کتاب)

عبدالتواب پسر محمود طرزی در فصل هفتم یادداشتهای خود تحت عنوان "محمود طرزی به کابل، برای تعزیت و تهنیت جلوس امیر حبیب الله خان" به انگیزه اصلی اختلاف بین محمود طرزی و خانواده صاحبان به یک نکته مهم اشاره میکند و می نویسد: «ضمن اقامت در کابل، محمود طرزی مشاهده کرده بود که خانواده سردار یحیی خان، پسر سلطان محمدخان مشهور به طلایی که با سقوط امیر یعقوب خان با او به هند پناه گزین شده بودند، بعد از آنکه مدت بیست سال را در دیره دون هند در معیت دامادشان امیر یعقوب خان سپری نموده بودند، در اواخر سلطنت امیر عبدالرحمن خان اجازه بازگشت به وطن را حاصل نمودند. در دوران زندگانی این خانواده در هند، انگلیسها آنها را به حیث دوستان وفادار از هر جهت مورد توجه و نوازش قرار داده بودند و پسران جوان شانرا بیشتر تحت تعلیم و تربیه گرفته بودند. امیر حبیب الله خان علی الرغم بدبینی پدرش ازین خانواده، آنقدر به آنها دوستی و محبت پیدا کرد که بعد از جلوس خود، دو پسر سردار یحیی خان، محمد آصف خان و محمد یوسف خان را با لقب "صاحبان خاص" و پسران جوان شانرا به مناصب عالی حضور مقرر نمود. این خانواده زود حلقه وار، گرد امیر را گرفتند و تمام محیط دربار را تحت سلطه خود قرار دادند.» عبدالتواب طرزی می افزاید: «امیر حبیب الله با وجودیکه تمایل شدید به انکشاف مدنی مملکت داشت و از همه اولتر تعمیم معارف و احداث مکاتب را لازم می شمرد، نظر به سیاست تجرید افغانستان از تماس با دنیای خارج که انگلیسها بر افغانستان تحمیل نموده بودند، نمی توانست با دنیای خارج ارتباط مستقیم داشته وسایل تعلیمی متکامل تری فراهم آرد، بنابراین بجز اینکه از هند معلم ها و تکنیشن ها استخدام نماید، چاره نداشت. هیچ یک معلم و یا مستخدم هندی به افغانستان رفته نمیتوانست تا درپشاور مقامات حاکمه انگلیس بر آنها شرطنامه ای امضا نمیکردند که قرار آن تعهد میکردند تا بدولت هند برطانوی صادق و وفادار بوده، منظمأ راپورهایی راجع به جریانات امور افغانستان بنویسند. در دربار نیز سخن از دنیای خارج و مترقی منحصر به حکایتهای بود که "صاحبان" امیر از مزایای هند و مدح و ثنای لاردها و جنرالهای انگلیس و یا دبدبه و تجمل دربارهای مهاراجه ها و افسانه های شکار شیرو پلنگ می گفتند. از دنیای غرب و دیگر ممالک اسلامی و اوضاع سیاسی و اجتماعی و کلتوری آن بحثی در میان نبود. هر سخن که بود از هندوستان و انگلیس بود.»

عبدالتواب طرزی از قول پدرش محمود طرزی می نویسد که: «در خلال صحبتها با امیر، عرض کرده بودند که: امروز در اروپا و ممالک عثمانی پیشرفت و ترقیات چشمگیری صورت گرفته است. برای ترقی افغانستان نه از انگلیس و نه از هندی ها خیری متصور است، حالانکه اگر از ممالک عثمانی که نظریه نزدیکی اروپا، علم و فن در آنجا بیشتر از دیگر ممالک اسلامی انکشاف یافته است، متخصص جلب شود، برای بر آورده شدن آرزوهای مترقی حضرت امیر مفیدتر و مؤثرتر واقع خواهد شد.» او می افزاید: «مصاحبه های محمود طرزی مورد علاقه زیاد امیر قرار میگرفت. این علاقمندی امیر، حس حسادت و اندیشه خانواده "صاحبان" را برمی انگیخت. آنها بمقابل محمود طرزی جبهه مخالفتی را که تا اخیر عمر ادامه پیدا کرد، در پیش گرفتند. در آنوقت افکار و تلقینات محمود طرزی را در باز نمودن راه مراد و تأسیس مناسبات دوستانه با ترکیه عثمانی، برای مقاصد خود و دوستان شان، انگلیس ها

خطرناک می پنداشتند و موضوع را طور غیرمستقیم، توسط دوستان هندوستانی شان به انگلیس ها گوشزد نمودند.» (صفحه 210 - 211 کتاب)

وقتی محمود طرزی سرمحرر "سراج الاخبار" بود، بعضاً مطالب نیشدار علیه انگلیسها می نوشت که قابل تحمل آنها نبود، چنانچه باری حافظ سیف الله کاردار سفارت انگلیس از این ناحیه به امیر شکایت کرد و امیر نیز به محمود طرزی اخطار داد که چنین مطالبی را علیه بریتانیه نوشته نکند، زیرا آنها دوست حکومت ما میباشند و اگر دوباره بدین طریق نوشته کردید، از کشور خارج ساخته خواهید شد. علاوه بر این، او را به مبلغ 26 هزار روپیه کابلی جریمه نقدی کرد که این پول بصورت سری از طرف شهزاده امان الله خان پرداخته شد.

وقتی شاه امان الله به سلطنت رسید و نقش محمود طرزی در امور دولت بیشتر شد و بر تعداد مشاوران ترکی در افغانستان افزوده گردید، رقابت بین خانواده های صاحبان و طرزی بخصوص بین محمدنادر خان و محمود طرزی بیشتر شد، چنانچه وزیرحربیه محمدنادرخان حین یک دیدار خصوصی با همفریز در سفارت انگلیس در کابل به صراحت از محمود طرزی شکایت کرد، طوریکه خانم ریه استیوارت در کتاب "آتش در افغانستان" می نویسد: «نادرخان در 4 اپریل در سفارت برتانیه صرف طعام کرد و او نه تنها مریض، بلکه بسیار دل شکسته معلوم می شد. وقتی از وضع صحتی اش پرسیده شد، گفت: که او از نفوئید (محرقه) صحت یاب شده، اما در دل سخت ناراحت است. بعد از صرف غذا خود را در یکی از آرام چوکی های سفیر جابجا کرد. طوریکه بعداً همفریز بیان نمود، او بطور بسیار مبالغه آمیز از تأسیسات، روشها، کرکترها و ثبات برتانیه توصیف کرد. او به همفریز از راه حل های موفقیت های آمیز او که در امور قبایل انجام داده بود، تبریک گفت و علاوه کرد: درست است که شما به اهداف تان موفقانه رسیدید، اما به چه قیمت برای من و به نفوذ افغانها بر قبایل سرحدی. همفریز سپس به قیام جدی خوست اشاره کرد و گفت که قیام باید بوسیله شما [نادرخان] تقویه شده باشد، نادرخان گفت که آنها چنین کاری نکرده اند و گفت که این قیام ماهیت زودگذر ندارد، و اما از پالیسی های امیرنشأت کرده که مشوره های مرا در نظر نگرفته است. سپس نادرخان به یک تعداد اشتباهات امان الله خان اشاره کرد و گفت: امان الله خان کوشید تا برنامه اصلاحات خود را به عجله پیش ببرد. افغانها نسل بسیار سخت محافظه کاراند و کار درست نیست که بر عنعنات آنها تغییر وارد کرد و آنها را به قبول مدنیت اروپائی مجبور ساخت. مردم عادی به این نظراند که قوانین اداری جدید از قوانین اسلامی تخطی کرده است و لذا در بین ملاها و محافظه کاران افراطی قابل قبول نمی باشد و قوانین دفعتهاً و بدون آمادگی قبلی به معرض تطبیق قرار داده شده اند. نادرخان صحبت خود را بیشتر شخصی ساخت و گفت: کسانیکه مسئولیت عمده را بدوش دارند، یکی محمود طرزی است که سراج الاخبار را منتشر میکرد و دیگر جمال پاشا یک ماجراجوی ترکی میباشند که افکار امیر را بسوی تغییرات بیش از حد تجدد سوق داده اند. نادرخان و همفریز هر دو میدانستند که افغانها در آنوقت ترکها را چندان خوش نداشتند، زیرا آنها خلافت را از بین برده بودند و این بدبینی از ترکها بین مردم افغانستان عمومیت داشت و تلاشهای جمال پاشا بیشتر از هر وقت دیگر با سوء ظن مواجه بود.» (شرح مزید در بخش 25)

به همین اساس بود که با کنار رفتن محمدنادرخان از وزارت حربیه و تقرر او به حیث وزیر مختار افغانستان در پاریس نقش دوستان هندوستانی محمدنادرخان نیز در امور حربیه کم شده و آنها نیز به وظایف حاشیوی گماشته شدند و برعکس بیشتر امور به مشاوران ترکی سپرده شد. وقتی محمدنادر شاه به سلطنت رسید، مخالفت های سابقه او با محمود طرزی به شدت تبارز کرد و حتی او به همه

اطرافیان‌ش دستور داده بود که: "نام این ملعون را در برابرم نبرید." بدین گونه خانواده او نه تنها جنازه او را برای تدفین به وطن راه ندادند، بلکه در طول سالهای سلطنت از معرفی و بزرگ داشت از خدمات او جلوگیری نموده و یا کارنامه های او را بی اهمیت جلوه دادند.

کینه ورزی و کدورت در برابر شخصیت والای علامه محمود طرزی تنها منحصر به محمدنادرشاه و خانواده او باقی نماند، بلکه خانواده حضرات از جمله حضرت محمدصادق المجددی نیز از او در کتاب خاطرات سیاسی خود مذمت کرده و نوشته که او: «مؤسس خلاعت و رذالت در افغانستان، مجسمه نفاق و طغیان، شالوده تمرد و عصیان است، مخرب افغانستان همین شخص است و بس!» (خاطرات سیاسی حضرت محمدصادق المجددی"، به اهتمام: محمدنعیم مجددی، صفحه 151)



علامه محمود طرزی - این بزرگمرد اندیشه و فرهنگ که به یقین از جمله افتخارات فرهنگی کشور محسوب میشود، در ازای این نوع اختلافات سلیقوی دولتمردان افغانستان به گوشه فراموشی سپرده و خدمات با ارزش او به تاق نسیان گذاشته شد و آرامگاهش در عالم هجرت بطور گمنام قرار گرفت که نه کسی جرأت دیدار از تربت او را داشت و نه کسی می توانست برای سالهای متمادی سخن از خدمات با ارزش او بزبان آورد. در طول مدت تقریباً 90 سال که از وفات او می گذرد کمتر کسی به سراغ آرامگاه او شتافته در حقیقت دعای خیر نموده است، البته به استثنای یک هیئتی که به شمول داکتر سپنتا چند سال قبل یک بار به سر قبرش رفته است. آرزو داشتیم که بتوانیم یک بار برای اتحاف دعا بر مزار این مرد بزرگ برسم، که امسال حین سفر به شهر استانبول بتاريخ دهم اکتوبر این آرزو برآورده شد و با مشکل زیاد و آنهم به کمک دفتر مربوطه توانستم آرامگاه او را در قبرستان قدیمی در محله "سلطان ایوب" استانبول پیدا کنم و با خانم و دخترم به زیارت قبر او نایل آیم. روح این مردم آزادیخواه، دانشمند و خدمتگار صادق وطن شاد و یادش برای همیشه گرامی باد. کاش دولتمردان افغانستان می خواستند رمیم عظام این مرد را مثل استاد بزرگوارش علامه سیدجمال الدین افغان از همان دیار به وطن می آوردند و در جوار استادش در کابل به خاک می سپردند.

(ادامه دارد)

د پانو شمیره: له 8 تر 8

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولئ